

# پنج‌ساله‌ها تاسیس کا نون نویسندگان ایران

بیانیه هیئت دبیران به مناسبت

با یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

و

همه‌ی جان‌باختگان راه آزادی بیان و ستیز با سانسور

کانون نویسندگان ایران پنجاه ساله شد! در این جمله‌ی ساده‌ی بی‌فایده  
نه از چگونگیِ "شدن" حرفی هست و نه از آنان که "شد" را ساختند و  
نه از تاریخ پرفراز و نشیبی که پشت آن قرار دارد.

کانون نویسندگان ایران پنجاه ساله شد! تا گفتن این جمله‌ی ساده  
ممکن شود، انسان‌های بسیاری عمر و توان و فکر خود را در راه  
پیچیده و پُر‌مشقتِ آن صرف کردند.

کانون نویسندگان ایران پنجاه ساله شد! جمله‌ی افتخارآفرینی است  
اما نشان نمی‌دهد چه‌گونه افتخار آفریده شد.

این متن گزارش چه‌گونگیِ همین "شدن" و "ساختن" است از اسفند 1346  
تا اسفند 1396.

آغازِ "آغاز"

رژیم‌های مستبد علاقه‌ی گریزناپذیری به تسلط بر همه چیز دارند و  
اصلاً اعتماد به نفس خود را از همین راه تامین می‌کنند. رژیم پهلوی  
نیز در یکی از اقدام‌های سلطه‌جویانه‌اش حوزه‌ی فرهنگ و مشخصاً اهل  
قلم را هدف قرار داد و با طراحی "کنگره‌ی نویسندگان، شاعران و  
مترجمان" می‌خواست ضمن مشروعیت بخشیدن به رفتارهایش در زمینه‌ی  
فرهنگ، نویسندگان و هنر و ادبیات را در پنجه‌ی خود بگیرد. از این رو  
در یکی از روزهای بهاری سال 1346 شماری نویسنده و دو سه تن از  
وزیران در کاخ مرمر تهران با حضور فرح پهلوی، که مسئول اصلی  
پروژه بود، جلسه‌ای تشکیل دادند و فرح پهلوی در نتیجه‌گیریِ نطق آن  
روز خود به اینجا رسید که: «باید کنگره‌ای از عموم نویسندگان و  
شعرا کشور تشکیل گردد تا طبق برنامه‌ی جامعی هر یک از جنبه‌های

مختلف کار را در کمیسیون خاصی مورد مطالعه قرار دهد و بعداً بر اساس نتایج حاصله از این مطالعات، مجمع سخنوران ایران به بهترین صورتی که بتواند جوابگوی احتیاجات جامعه ادب کنونی مملکت باشد، به وجود آید.» زمان برگزاری کنگره را آذر 1346 قرار دادند، اما با عدم استقبال نویسندگان و شاعران و مترجمان که سکه‌ی کنگره به نامشان خورده بود، متولیان برنامه زمان برگزاری را به تعویق انداختند و به اسفند همان سال بردند. این بار اما خوشخیالی را کنار گذاشتند و برای نویسندگان و شاعران و مترجمان دعوت‌نامه فرستادند؛ از جمله برای شماری از نویسندگان مستقل. و این‌گونه بود که ناخواسته برای حریف میدان گشودند و باعث شدند گرد موضوعی فعال شود که تا پیش از آن دغدغهای به‌زبان نیامده بود.

برای آن نویسندگان مستقل مسئله این بود که چه‌طور حکومتی سانسورچی که سال پیش از آن قانونی گذرانده و نویسندگان را موظف کرده بود برای انتشار کتاب خود ابتدا از وزارت فرهنگ مجوز بگیرند، حال به فکر نویسندگان و "احتیاجات جامعه ادب کنونی مملکت" افتاده است؟ برای آنها پُررواضح بود که قصد حکومت چیست. پس مشورت‌هایشان به این نتیجه انجامید که نه‌تنها دعوت‌نامه‌ها را نادیده بگیرند بلکه کنگره‌ی دولتی را تحریم کنند. نُه تن از آنان: داریوش آشوری، جلال آل‌احمد، نادر ابراهیمی، بهرام بیضایی، محمدعلی سپانلو، اسلام کاظمیه، فریدون معزی‌مقدم، اسماعیل نوری‌علاء و هوشنگ وزیری پس از تنظیم بیانیه‌ی تحریم، هر یک با نسخه‌ای در دست، برای گرفتن امضا از نویسندگان، محل تشکیل جلسه را ترک کردند و چند روز بعد با 52 امضا بازگشتند. رژیم صلاح در آن دید که تا شرّ بی‌آبرویی یقه‌اش را نگرفته است از خیر کنگره بگذرد، و گذشت. اما نویسندگان مستقل به وضعیت قبلی خود بازنگشتند. آنها، خشنود از پیروزی در نبرد نخست، انتظار فتوحات دیگر داشتند. چنین بود که همان روزها ضرورت اجتماعی و فرهنگی ایجاد تشکل خاص نویسندگان در این جمله، که بر زبان گوینده‌ای نامعلوم گذشت، خود را آشکار کرد: باید به ایجاد تجمعی از نویسندگان برای مبارزه با سانسور اقدام کنیم. و این، آغاز "آغاز" بود.

### تشکیل کانون نویسندگان ایران

روز نخست اردیبهشت 1347، چهلونُه تن از امضاکنندگان بیانیه‌ی تحریم گرد آمدند تا مرام‌نامه‌ی تشکیلاتی را تصویب کنند که پیش از آن نام "کانون نویسندگان ایران" را برایش انتخاب کرده بودند. محمود اعتمادزاده (به آذین) بنا به ماموریتی که جمع به او داده

بود پیش‌نویس "مرام‌نامه" را نوشته بود و آن روز بر سر جمع خواند. نویسندگان حاضر متن را حک، اصلاح و سرانجام تصویب کردند.

اگر بیانی‌های تحریم حرکت سلبی جمع آن‌ها بود "درباره‌ی یک ضرورت" امری ایجابی بود که تصویب آن به تشکلی نوپا رسمیت بخشید. برای اولین بار در تاریخ ایران نویسندگان تشکیلاتی از خود و برای خود ساختند. چنین کاری نزد حکومتی مستبد که هر حرکت اجتماعی را فقط زیر سایه و نام خود تحمل می‌کرد، پذیرفتنی نبود. با آغاز فعالیت رسمی کانون تلاش حکومت علیه آن آغاز شد. ادارات مختلف سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) شروع به نامه‌پراکنی و ارسال گزارش و اعلام نظر و طرح ترفندها از این دایره به آن شعبه و از این رییس به آن معاون کردند و ترجیح‌بند همه‌ی حرفه‌هایشان این جمله بود: مخالفیم! باید جلوی‌شان را گرفت. جاسوس فرستادند و شنود کردند و احضار و تهدید. وقتی از این فشارهای خفی طرفی نیستند به شیوه‌ی جلی و همیشگی مستبدان دست زدند: دستگیر کردند و به زندان بردند و قفل تعطیل بر فعالیت کانون زدند. آغاز و انجام این کار دو سال به‌درازا کشید. دو سال فعالیت کانون در دهه‌ی چهل در کشمکش نابرابر با رژیم پُر زور و غدار گذشت.

تراژدی، نتیجه‌ی معمول حرکت‌های اجتماعی و فرهنگی پیشرو در جامعه‌ی تحت سیطره‌ی دیکتاتوری است. شکست‌ها فراوان‌اند و قهرمانان بر خاک افتاده بسیار. با این همه، گرچه سرانجام کانون تعطیلی بود، شکست نه! زیرا غول از بطری به‌در شده بود و در این نیم قرن هیچ دولت و حکومتی نتوانست او را به بطری بازگرداند. او چندی بعد به صحنه برگشت؛ این بار در سال 1356 درست با آغاز بحران‌گیر شدن رژیم آمد و حق خود برای انتشار بدون سانسور کتاب را در نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت یادآوری کرد؛ با نامه‌های بعدی و تشکیل "هیئت دبیران موقت" ادامه داد و با "شبه‌های شعر و سخن" خیز بلندی برداشت که حاصل شرایط آن روز جامعه بود و به نوبه‌ی خود عامل گسترش خیزش مردم علیه دیکتاتوری شد. "ده شب" یا "شبه‌های شعر گوته" جلوه‌ی هم‌دلی و همراهی مردم با نویسندگان و به‌ویژه با کانون بود. رژیم گرچه در دیوار ضخیم اقتدارش ترک‌هایی افتاده بود، همچنان قدر قدرتی می‌کرد. تیغ ساواک کُند شده بود اما هنوز برآ بود و بگیر و ببند و بازداشت و زندان‌اش به‌راه. اعضای کانون نیز از این همه بی‌نصیب نبودند. کشمکش میان کانون و ساواک به عنوان دست قدرتمند رژیم ادامه داشت؛ کانون برای فعال بودن و دفاع از آزادی بیان و حقوق نویسندگان، و رژیم برای جلوگیری از آن.

پایان این کشمکش را مردم در جریان انقلاب و قیام به نفع آزادی بیان رقم زدند. توفان انقلاب بساط دیکتاتوری شاه را برکند و برد و از پس سالها اختناق، تنفس تاریخی، تنفس در هوای آزادی، آغاز شد. این هوا البته از آلودگی ببری نبود زیرا حاکمان نو هنوز کاملاً بر تخت مستقر نشده بودند که سرکوب آزادی را آغاز کردند. با این همه، در این هواست که شاهد فعالیت چشمگیر کانون و دم زدن هر روزه‌اش در جامعه هستیم. هراس از فراز سر جامعه دور شده بود و دیگر "دیوارها" و "موشها" و "گوشها" در کسی ترسی برنمی‌انگیخت و می‌شد در مرکز شهر تهران تابلوی "کانون نویسندگان ایران" را بر سردر ساختمانی نصب کرد؛ اما دریغاً که عمر آن تنفس تاریخی کوتاه بود. جریانی که برای شکست انقلاب نقشه‌ها داشت عنان کار به دست گرفت و از انقلاب تراژدی ساخت.

کمی بعد، جای خالی ساواک را دستگاه سرکوب رژیم نوپا پر کرد که پیش‌تر، در سال 1360، طلایه‌داران‌اش به دفتر کانون در خیابان مشتاق حمله کرده و شکسته و ریخته و برده بودند. مهروموم کردن دفتر کانون نمادی از پایان تنفس تاریخی در سرزمینی بود که تا آن زمان نزدیک به یک قرن برای آزادی بارها به پا خاسته بود و هر بار به زمین‌اش زده بودند. زندان‌ها از جوانان پر شد و خون جاری. در همین دوران تنی چند از اعضای کانون به دلایل سیاسی زندانی شدند و سعید سلطان‌پور از اعضای هیئت دبیران وقت کانون به سبب عضویت در سازمانی سیاسی اعدام شد. سانسور پس از غیبتی کوتاه بر بستر این شرایط در ابعادی وسیع‌تر و عمیق‌تر بازگشت تا ضمان قفل‌دهایی باشد که بر روی آزادی‌ها بسته شده بود و همین بر اهمیت وجود کانون افزود؛ اهمیتی که پس از وقفه‌ی ناگزیر چندساله ابتدا در زمزمه‌ها و دیدارهای اعضای کانون خود را نشان داد، در زلزله‌ی رودبار دست‌یاری مردم شد و در ادامه به تشکیل جمع مشورتی برای تدوین منشور و اساس‌نامه‌ی کانون رسید.

ضرورت وجود آزادی بیان برای کار نویسندگان و ضرورت وجود تشکیلاتی که مدافع حقوق نویسندگان باشد حالا که در ابتدای دهه‌ی هفتاد این گزارش هستیم بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. در برابر حکومت‌گرانی که کوچک‌ترین حرکت حقیقت‌پایانه و بیان هر ذره انتقاد را به شدیدترین شکل ممکن و گاه با انواع اتهام‌ها و پاپوش‌دوزی‌های تحقیرکننده سرکوب می‌کردند، در برابر همه‌ی آن نظریه‌ها و تئوری‌هایی که هزار هزار در جامعه و به‌ویژه میان نسل جوان قلم‌به‌دست و هنرمند می‌پراکندند که گویی نویسندگان و هنرمندان فقط در انفراد خود معنا

دارد و باید سر خود بگیرد و با اجتماع و هر آنچه در آن می‌گذرد کاری نداشته باشد؛ که تشکیلات نفی آزادی فردی است؛ که آرمان‌داشتن مضحک و آزادی‌خواستن توهّم است؛ که آزادی فقط معرفتی درونی است؛ که سانسور خلاقیت می‌آورد و مصونیت؛ که . . . در چنین روزگاری متن "134 نویسنده" صدایی را بازتاب داد که می‌گفت: "ما نویسنده‌ایم؛" می‌گفت: کار جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست؛ که می‌خواهیم آزادانه بنویسیم و آزادانه منتشر کنیم. روزگار چنان تنگ و تهی و خواسته‌ها چندان انبوه و بیان‌نشده مانده بود که متن نوشته‌شده در جمع مشورتی کانون با سرعتی شگرف در جهان منتشر شد و صدایش همه جا پیچید. پس از سال‌ها شماری نویسنده در حرکتی جمعی، با زبانی نرم، اعتراض خود را بیان داشته بودند و این برای حاکمانی که آرامش گورستانی را نگهبانی می‌کردند قابل تحمل نبود. پاسخ‌شان از احضار و تهدید و بازداشت، به ساختن برنامه‌ی "هویت"، اقدام به انداختن اتوبوس حامل نویسندگان به دره، ربودن و شکنجه‌ی اعضای فعال، قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و طرح بمب‌گذاری در جلسه‌ی جمع مشورتی کشید. این حرکت‌های انتقام‌جویانه و سرکوب‌گرانه که قرار بود هراس را در جامعه تحکیم و اعضای کانون را از میدان به‌در کند، باعث رسوایی طراحان و عاملان شد.

جمع مشورتی که پیش‌تر پیش‌نویس منشور و اساس‌نامه را تهیه کرده بود در ادامه‌ی فعالیت‌هایش در اسفند سال 1377 نشست عمومی کانون را با یاد محمد مختاری و محمدجعفر پوینده برگزار کرد و هیئت دبیران موقت را برگزید. به این ترتیب مرحله‌ی دیگری از حیات کانون به بهای گزاف جان‌های از دست‌رفته رسماً آغاز شد. از آن روزگار بیست سال می‌گذرد و کانون با وجود استمرار ممنوعیت‌ها و فشارها و بازجویی‌شدن‌ها و زندان‌رفتن‌های اعضای فعالش به کار ادامه داد تا امروز، اردیبهشت 1397 که سربلند از مرز پنجاه سالگی گذشت.

این شرح مختصر از آن رو قلمی شد که نشان دهیم فعل "شد" در جمله‌ی "کانون نویسندگان ایران پنجاه‌ساله شد" فاعلی داشته که "شد" را ممکن کرده است؛ که نشان دهیم این "شد" در شرایط عادی چنان‌که در بیشتر کشورها معمول است، فعلیت نیافته است؛ که نشان دهیم پنجاه‌ساله شدنِ درخت کانون کار مه و خورشید و فلک نبوده است بلکه صدها نویسنده و شاعر و مترجم و محقق چند ده سال با صرف وقت و انرژی و تحمل انواع دشواری‌ها و با به خطر انداختن جان و امنیت خود و سلب آرامش خانواده آن را برپا داشته‌اند تا از آزادی بیان و نوشتن بدون سانسور و حقوق خود به مثابه‌ی نویسنده برخوردار شوند.

به همی آنها درود می‌فرستیم و یاد و نامشان را گرامی می‌داریم. چه آنها که خوشبختانه هنوز در میان ما هستند و چه آنان که متأسفانه از نزدمان رفته‌اند.

گرامی می‌داریم زحمتهای موسسان اولیه‌ی کانون را از جمله جلال آل‌احمد، محمود اعتمادزاده (به‌آذین) و محمدعلی سپانلو را. قدردان کوششهای سیمین دانشور، احمد شاملو، غلامحسین ساعدی، هوشنگ گلشیری، جاهد جهانشاهی، سیمین بهبهانی، حمید یزدان‌پناه و علی‌اشرف درویشیان هستیم و گرامی می‌داریم یاد عزیزان جان‌باخته سعید سلطان‌پور، غفار حسینی، احمد میرعلایی، محمد مختاری و جعفر پوینده را. متعهد می‌شویم که میراث آنها را حفظ و تقویت کنیم و تا رسیدن به مقصود دمی از کوشش باز نایستیم.

### چرایِ تعهد

در نیم قرن‌ی که از عمر کانون می‌گذرد، و به‌ویژه در چهل سال اخیر، در عرصه‌ی نوشتاری و روشن‌فکری بوده‌اند کسانی که علیه سانسور و اختناق و دیکتاتوری کوشیده‌اند؛ بوده‌اند افرادی که به مشکلات صنفی خود اعتراض کرده‌اند، نوشته‌اند و گفته‌اند و حتی برایش متحمل مرارت‌ها و زندان شده‌اند؛ اما در این عرصه که هستیِ خلاقش با آزادی بیان گره خورده، هیچ تشکل مستقلی هیچ مدافع متشکلی جز کانون وجود نداشته است. بیایید یک لحظه این نیم قرن را بدون کانون تصور کنیم. جامعه‌ای در ذهن‌مان نقش می‌بندد که ادیبان و روشن‌فکرانش تن به ستم روزگار داده و در مخالفت با سانسور و اختناق و ابتذال فرهنگیِ جامعه صدایی متشکل از خود بیرون نداده‌اند. قصه است یا واقعیت، نمی‌دانیم؛ اما نمادین است ماجرای آن سرباز فاتح مغول و شخصی که به‌دستور، منتظر بر گذر نشست تا سرباز به خانه برود، شمشیر بیاورد و گردنش را بزند. هر دوره، هر جامعه و هر عرصه‌ای که شکست را درونی کند و مطیع فاتح شود نمونه و مثالی از آن شخص است. عرصه‌ی ادبیات و روشن‌فکریِ پنجاه سال اخیر بدون "کانون" می‌توانست نمونه‌ی دیگری از آن باشد.

به چالش کشیدن گفتمان سانسورپرور و به‌هم ریختن فضای یک‌دست فرهنگ حاکمان که هدفی جز پروردن آدم‌های خاموش و فرمان‌بر ندارد، از دست‌آوردهای کانون است و نیز باطل کردن همی آن نظرهایی که جمع و تشکیلات و نگاه به دنیای واقعی را دون‌شان نویسنده می‌دانست.

کانون "آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان" را سرلوحه‌ی

منشور خود قرار داد و با ایستادگی ثابت کرد که می‌توان سرلوحه‌ای قاطع و بی‌تخفیف داشت و فعال و اجتماعی و مستقل ماند، و گرچه بهای گزافی بابت آن داد، تلاش دولت‌ها برای تغییر این اصل را بی‌ثمر کرد؛

اعتبار داخلی و جهانی و خوش‌نامی‌اش بسیاری از موازی‌سازی‌ها را در حد طرح باقی گذارد؛

امکانی فراهم آورد برای هر نویسنده‌ی سانسورستیز و منتقد که اعتراض خود را در آن و با آن بیان کند؛

ده‌ها نویسنده‌ی سرشناس و خوش‌نام از آغاز تا اکنون عضو آن بوده‌اند و جوانان نویسنده‌ای که در سال‌های اخیر به آن پیوسته‌اند نشان تداوم آن‌اند؛

در اهمیت و تاثیرگذاری کانون همین بس که مخالفان آزادی در این نیم قرن همواره به نابودی‌اش کمر بسته بودند.

آنچه در این بخش گفتیم فقط گوشه‌ای از دلایلی است که ما را بر آن می‌دارد به حفظ و تقویت کانون متعهد شویم و این نه تصمیم ما که باید تصمیم هر نویسنده‌ی سانسورستیز باشد.

از همه‌ی آن‌ها، همه‌ی نویسندگان، شاعران، مترجمان و محققان مخالف سانسور، از همه‌ی صاحبان قلم که به بهبود وضع ادبیات و نویسنده و اعتلای فرهنگی جامعه می‌اندیشند دعوت می‌کنیم به کانون نویسندگان ایران بپیوندند. دفاع از شرایط بهتر زیست و کار ما به مثابه‌ی نویسنده، دفاع از آزادی‌های فردی و خلاقیت‌های فردی ما در گرو جمعیت و تشکل ماست؛ هرچه وسیع‌تر، هرچه قوی‌تر، کاراتر! برای مخالف سانسور بودن، برای دفاع از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا نیاز حتمی به داشتن آرمان‌های بلند سیاسی و اجتماعی نیست؛ حتی اگر فقط به کار و قلم خود متعهد باشیم لازم است از منشور کانون دفاع کنیم و گرد آن جمع شویم.

**سخن پایانی**

کانون نویسندگان ایران پنجاه ساله شد.

کانون نویسندگان ایران را کسانی پنجاه ساله کردند. بجاست نام تکتکشان را ببریم و به احترامشان بایستیم. لازم است از بانیان و کوشندگان هر سه دوره و خاصه دوره‌ی سوم که نزدیک به سی‌سال دوام آورده است و هنوز در تاریخ آن به‌سر می‌بریم یاد شود. برای درک

اهمیت کار آنها دانستن این واقعیت کفایت می‌کند: سال 1382 یعنی پانزده سال پیش به دنبال مخالفت نهاد امنیتی با برگزاری مجمع عمومی و سخت‌تر شدن شرایط برای کانون، بعضی گفتند این‌جا پایان کار است بهتر که تعطیل کنیم. فعالیت کانون پس از انتخابات سال 1377 ممکن بود پنج ساله تمام شود؛ اما دیگرانی بار آن را بر شانه‌های خود گذاشتند و با تحمل مشقات فراوان تا این‌جا، تا امروز، آوردند. در این مجال نمی‌گنجد از یکایک آنها یاد کنیم؛ اما مطمئن هستیم که پاداش پایداری خود را در وجود و دوام کانون گرفته‌اند و می‌گیرند.

گرامی باد پنجاهمین سال بنیان‌گذاری کانون نویسندگان ایران؛ نامی تابناک در پهنه‌ی سانسورستیزی و آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا.

**هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران**

**28 اردیبهشت 1397**